

نگاهی به جایگاه نحوی «باید» و «شاید»

زهرا لبافان خوش^۱

دانشجوی دکتری گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران

علی درزی

استاد گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران

(از ص ۹۷ تا ص ۱۱۲)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۲/۳۰؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۳/۶/۲۲

چکیده

از میان وجه‌نماهای زبان فارسی، تعیین مقوله دستوری «باید» و «شاید» همواره موضوع بحث‌انگیزی بوده است. برخی تحلیل‌ها «باید» و «شاید» را افعال کمکی وجهی و برخی دیگر این دو وجه‌نما^۲ را قید وجهی در نظر گرفته‌اند. مقاله حاضر می‌کوشد تا با رویکردی شاخص^۳ بنیاد به قیدها، جایگاه نحوی وجه‌نماهای یادشده را تبیین کند و تحلیلی متفاوت از تحلیل‌های صورت گرفته پیرامون «باید» و «شاید» ارائه دهد. در روند این بررسی، استدلال می‌شود که «شاید» قید وجهی و «باید» فعل کمکی وجهی است. بر این اساس، با در نظر گرفتن فراقکن وجه معرفتی^۴ و فراقکن وجه ریشه‌ای^۵ فرض می‌شود شاخص فراقکن وجه معرفتی جایگاه تظاهر «شاید»، و هسته فراقکن وجه معرفتی و هسته فراقکن وجه ریشه‌ای به ترتیب جایگاه تظاهر «باید» معرفتی و «باید» ریشه‌ای است.

واژه‌های کلیدی: شاخص، فراقکن وجه ریشه‌ای، فراقکن وجه معرفتی، وجه‌نما

labbafan@ut.ac.ir

^۱. رایانامه نویسنده مسئول:

۲. modal

۳. specifier

۴. ModP_{epistemic}

۵. ModP_{root}

۱- مقدمه

قیدها طبقه نحوی منسجمی را شکل نمی‌دهند، آن گونه که توزیع نحوی یکسانی داشته باشند (آستین و دیگران^۱، ۲۰۰۴) و غالباً جایگاه آنها در ارتباط با سایر عناصر جمله تعیین می‌شود (هاسلگارد^۲، ۲۰۱۰). در رویکردهای مختلف تحلیل‌های متفاوتی از مقوله قید و جایگاه‌های مرتبط با آن ارائه شده است. پرسش اساسی که بیشتر بحث‌ها با آن سروکار دارند آن است که آیا باید قیدها به عنوان ادات^۳ مورد تحلیل قرار گیرد یا در جایگاه شاخص تحلیل شود.

رویکردی که مدت‌ها بیشتر تحلیل‌ها را به خود اختصاص داده بود، رویکردی است که قائل به جایگاه ادات برای قیدها است. بر اساس این رویکرد، قیدها، بی‌توجه به جایگاه‌های متفاوتی که تولید شده باشند، می‌توانند در ساخت جمله به صورت ادات ظاهر یابند. هایدرا^۴ (۲۰۰۴)، ارنست^۵ (۲۰۰۴) و کاستا^۶ (۲۰۰۴) از جمله تحلیلگرانی هستند که چنین رویکردی را در پیش گرفته‌اند. در این بین هایدرا (۲۰۰۴) و ارنست (۲۰۰۴) هر دو نشان می‌دهند که سازگاری بین حضور انواع قید و دیگر حوزه‌های درون جمله از طریق محدودیت‌های معنایی تعیین می‌شود. به این معنا که قیدهای خاص از آنجا که با ویژگی‌های معنایی مرتبط با جایگاه‌های خاص سازگارند، تنها در جایگاه‌های خاص افزوده می‌شوند. کاستا (۲۰۰۴) نیز بر این باور است که قیدها ادات هستند. وی جمله را به دو حوزه تقسیم می‌کند؛ یکی حوزه نقشی جمله است که از مقوله‌های نقشی متعددی شکل یافته که از آنها با عنوان فرافکن‌های گسترده فعل یاد می‌شود و دیگری حوزه واژگانی جمله است که توسط گروه فعلی شکل می‌گیرد. بدین ترتیب، وی حوزه قیدها را به دو بخش قیدهای جمله و قیدهای گروه فعلی کاهش می‌دهد. در رویکرد پیشنهادی وی، توزیع قیدها بر مبنای اصول تعبیر معنایی واژگانی^۷ صورت می‌گیرد.

در مقابل رویکرد اول، برخی دیگر از تحلیلگران قائل به حضور قید در جایگاه شاخص فرافکن‌هایی می‌شوند که بر فرافکن فعلی مسلط‌اند. این رویکرد در اواخر دهه

1. Austin

2. Hasselgard

3. adjunct

4. Haider

5. Ernst

6. Costa

7. lexical semantic interpretation

۹۰ شکل گرفت و الکسیادو^۱ (۱۹۹۷)، لنزلینگر^۲ (۱۹۹۸) و چینکوئه^۳ (۱۹۹۹؛ ۲۰۰۴) از جمله افرادی هستند که این رویکرد را بسط داده‌اند. الکسیادو (۱۹۹۷) بین قیدهای واقع در جایگاه شاخص و قیدهای جایگاه متمم تمایز قائل می‌شود و بیان می‌کند که یکی در جایگاه پیش از فعل و در حوزه نقش‌نماها و دیگری در سمت راست فعل نمود می‌یابد و دست‌خوش فرآیند انضمام^۴ می‌شود. وی در شرایط محدود، قائل به جابه‌جایی قیدها از فراز یکدیگر نیز می‌شود.

چینکوئه (۲۰۰۴) بر این باور است که نباید قیدها را با وجود اختیاری بودنشان ادات در نظر گرفت، بلکه آنها عناصر اساسی در ساختار جمله‌اند. او جایگاه‌هایی را با عنوان فرافکن‌های نقشی^۵ معرفی می‌کند و بیان می‌کند که قیدها در جایگاه شاخص این فرافکن‌ها و عناصری چون افعال کمکی در جایگاه هسته این فرافکن‌ها واقع می‌شود. بر این اساس، وی ترتیب سلسله مراتبی برای چنین فرافکن‌های نقشی در نظر می‌گیرد. در رویکرد چینکوئه (۱۹۹۹) ساختار جمله‌ها حدود سی فرافکن نقشی دارد که هر کدام زیرگونه‌هایی از وجه^۶، زمان، نمود^۷ و نفی را در بر دارد. در چنین ساختاری، هر زیرگونه-ای از گروه‌های قیدی در جایگاه شاخص فرافکن نقشی متفاوتی تظاهر می‌یابد. او ترتیب سلسله مراتبی فرافکن‌های نقشی را ویژگی نظام محاسباتی دستور جهانی می‌داند. بر اساس رویکرد شاخص بنیاد وی به قیدها، ترتیب جایگاه‌های مربوط به قیدها در جمله ثابت فرض می‌شود و جابه‌جایی در ترتیب نسبی یک قید و سایر سازه‌ها در قالب حرکت آن سازه از فراز قید توصیف می‌شود. وی با توجه به ترتیب اکید قیدها، این گونه جابه-جایی‌ها را با روش دوگان سازی^۸ برخی فرافکن‌ها توجیه می‌کند؛ به این مفهوم که با این روش یک جایگاه در حوزه پیش از فعل و یک جایگاه در حوزه پس از فعل برای قید در نظر می‌گیرد، و به این ترتیب کانونی شدن برخی قیدها را تبیین می‌کند.

1 . Alexiadou
2 . Laenzlinger
3 . Cinque
4 . incorporation
5 . functional projection
6 . mood
7 . aspect
8 . duplication

با توجه به آنچه گفته شد، بر اساس رویکرد چینکوئه (۱۹۹۹)، انتظار می‌رود فرافکن‌های نقشی جایگاه تظاهر «شاید» و «باید» در زبان فارسی باشد. از این رو، در بخش دوم از مقاله حاضر به اختصار از تحلیل‌های پیشین پیرامون «شاید» و «باید» در زبان فارسی، سخن به میان می‌آید. سپس در بخش سوم، مقوله نحوی دو وجه‌نمای یادشده بررسی می‌گردد. سرانجام، در بخش چهارم به پیروی از رویکرد چینکوئه (۱۹۹۹؛ ۲۰۰۴)، فرض می‌شود که در زبان فارسی دو فرافکن نقشی، یعنی فرافکن وجه ریشه‌ای و فرافکن وجه معرفتی، قابل تبیین است. از این رو، با بازنگری تحلیل‌ها، تبیینی از جایگاه نحوی «شاید» و «باید» ارائه می‌گردد. بخش پنجم نتیجه تحلیل داده‌ها را در بر خواهد داشت.

۲- تحلیل‌های پیشین پیرامون «شاید» و «باید»

وجهیت^۱ مقوله‌ای نحوی - معنایی است که به الزام، امکان، اجبار و یا توانایی انجام رویدادی اشاره دارد. این مقوله نحوی - معنایی توسط وجه‌نمایی همچون افعال واژگانی وجهی، افعال کمکی وجهی، قیده‌های وجهی و صفات وجهی بیان می‌شود. زبان فارسی نیز با استفاده از وجه‌نماها به بیان این مقوله نحوی - معنایی می‌پردازد. از میان وجه‌نماها، «شاید» و «باید» مورد توجه زبان‌شناسان زیادی بوده است. در پژوهش‌های اخیر، نقی‌زاده و دیگران (۱۳۹۰) «باید» را در زمره افعال کمکی وجهی در نظر می‌گیرند و از «شاید» تنها با عنوان عبارت وجهی نام می‌برند. در رویکرد آنان شاهدی معنایی یا نحوی برای چنین تمایزی در نظر گرفته نشده است. عموزاده و رضایی (۱۳۸۹) در بررسی ابعاد معناشناختی «باید»، بی‌آنکه این وجه‌نما را فعل کمکی وجهی و یا قید وجهی بنامند، «باید» را نماد طیفی از معانی وجهی می‌دانند و از آن با نام مقوله *باید* یاد می‌کنند. توانگر و عموزاده (۲۰۰۸) نیز در تحلیل ذهنیت در زمان و وجه، بی‌آنکه «باید» را در هیچ طبقه‌ای از طبقه‌بندی چهارگانه خود از وجه‌نمای زبان فارسی قرار دهند، «شاید» را قید وجهی در نظر می‌گیرند.

کریمی (۲۰۰۵) «شاید» و «باید» را قید وجهی می‌نامد. وی با پذیرش بخشی از تعبیر کلی چینکوئه (۱۹۹۹) از مقوله قید، تقسیم‌بندی دوگانه‌ای از قیده‌های زبان

^۱ . modality

فارسی ارائه می‌دهد و آنها را فراقید^۱ (قید جمله) و فروقید^۲ (قید فعلی) می‌نامد. نمونه‌ای از فراقیدها و فروقیدها در (۱- الف و ب) آمده است.

(۱) الف - فراقیدها : عمداً، خوشبختانه، ظاهراً، بدبختانه، معمولاً، احتمالاً

ب - فروقیدها : زیرکانه، عاقلانه، همیشه، هنوز، هرگز، کاملاً، ناگهان، تقریباً

(کریمی، ۲۰۰۵: ۱۲۴)

کریمی (۲۰۰۵) فراقیدها را، در ترتیب خطی، پیش از فروقیدها در نظر می‌گیرد. در رویکرد وی قیدها به عنوان ادات، و با توجه به فراقید یا فروقید بودن در جایگاه‌های مختلفی به ساخت جمله افزوده می‌شود. وی در نهایت بازنمایی (۲) را در تبیین جایگاه قیدهای زبان فارسی ارائه می‌دهد، که در آن Hadv نمایانگر فراقید و Ladv نمایانگر فروقید است. بازنمایی (۲) نشان می‌دهد که فراقید به گروه مبتدا، گروه زمان و گروه فعلی افزوده می‌شود، حال آنکه فروقید تنها به گروه فعلی افزوده می‌گردد.

(۲)

[CP (Hadv) [TopP (Hadv) [TP (Hadv) (Ladv) [vP]]]]

(کریمی، ۲۰۰۵: ۱۲۷)

در چارچوب تحلیل کریمی (۲۰۰۵) فراقیدها و فروقیدها بی آنکه در جایگاه شاخص گروه‌های نحوی تظاهر یابند، تنها به عنوان ادات به جایگاه‌های یاد شده افزوده می‌شوند. وی «شاید» و «باید» را همچون قیدهای زمان و در گروه فراقیدها قرار می‌دهد. این رویکرد چنین می‌نماید که «شاید» و «باید» نیز همچون سایر فراقیدها در تحلیل وی، به عنوان ادات به ساخت جمله افزوده می‌شود.

طالقانی (۲۰۰۸) بر این باور است که «شاید» و «باید» هر دو فعل کمکی وجهی هستند. وی با اشاره به نظر برخی از دستوریان مبنی بر قید دانستن «شاید»، دو دلیل در ردّ نظر آنان ارائه می‌دهد. نخست آنکه از دید وی «شاید» و «باید»، بر خلاف قیدها، صورت منفی دارد (۳- الف و ب)، حال آنکه قیدها هرگز نشان نفی نمی‌پذیرند (۳- پ).

(۳) الف - سارا نباید به این مهمونی بره.

ب - نشاید که نامت نهند آدمی.

^۱ . higher AdvPs

^۲ . lower AdvPs

پ - * سارا نه مطمئناً به این مهمانی میره. (طالقانی، ۱۸:۲۰۰۸، ۳)

شاهد دیگر وی در ردّ قید بودن «شاید» آن است که «شاید» همچون «باید» همواره به همراه وجه التزامی به کار می‌رود (۴- ب و پ)، حال آنکه وجه‌نماهای قیدی به همراه وجه اخباری به کار می‌روند (۴- الف).

(۴) الف - سارا مطمئناً به این مهمونی میره.

ب - سارا باید به این مهمانی بره.

پ - سارا شاید به این مهمانی بره. (طالقانی، ۱۸:۲۰۰۸، ۴)

وی در ادامه، با در نظر گرفتن «شاید» و «باید» به عنوان فعل کمکی وجهی، تمایز معنایی دوگانه‌ای را برای وجه‌نماها، و از جمله «شاید» و «باید»، در نظر می‌گیرد. در تحلیل وی، از آنجا که «شاید» و «باید» در جمله‌هایی همچون (۵) ارزیابی و تعهد گوینده نسبت به محتوای گزاره را در بردارد، خوانش معرفتی^۱ دارد.

(۵) الف - مهسا باید سر کلاس باشه.

ب - شاید مهسا سر کلاس باشه.

از سوی دیگر، در جمله‌ای چون (۶) «باید» در بردارنده نوعی اجبار و الزام است و از این رو، خوانش ریشه‌ای^۲ دارد.

(۶) مهسا باید به مدرسه بره.

طالقانی (۲۰۰۸) هسته گروه زمان را جایگاه تظاهر «شاید»، «باید» معرفتی و نیز «باید» ریشه‌ای می‌داند. با چنین تحلیلی تمایز جایگاهی بین خوانش معرفتی و خوانش ریشه‌ای «باید» وجود ندارد. او در نهایت بیان می‌کند که تناظر یک به یک بین مفهوم وجه و جایگاه نحوی وجه‌نماها وجود ندارد (۲۰۰۸: ۱۰۳).

در مجموع و با توجه به آنچه در این بخش مطرح شد، به نظر می‌رسد که تحلیل‌های صورت گرفته پیرامون «شاید» و «باید» نیاز به بازنگری دارد. از این رو، در بخش بعدی تلاش می‌شود تا بر اساس داده‌های زبان فارسی، افزون بر تمایز وجه معرفتی و وجه ریشه‌ای، مقوله نحوی دو وجه‌نمای یادشده نیز بررسی گردد.

^۱ . epistemic interpretation

^۲ . root interpretation

۳- مقوله نحوی «شاید» و «باید»

چنانکه پیشتر اشاره شد، کریمی (۲۰۰۵) «شاید» و «باید» را در زمره فراقیده‌ها قرار می‌دهد. با این همه، به نظر می‌رسد چنین تحلیلی از عهده تبیین نادرستی بودن جمله (۷-ب)، که ترتیب نسبی «شاید» و «باید» دست‌خوش جابجایی شده است، بر نمی‌آید. بر اساس بازنمایی (۲) انتظار می‌رود جمله‌ای چون (۷-ب)، که «باید» و «شاید» به ترتیب در جایگاه فراقیده‌ها در گروه متمم‌ساز و گروه زمان افزوده شده است، دستوری باشد.

(۷) الف - شاید این زلزله باید رخ می‌داد.

ب - * باید این زلزله شاید رخ می‌داد.

به نظر می‌رسد رویکرد طالقانی (۲۰۰۸) نیز با چند مشکل اساسی روبرو است. نخست آنکه تمایز نوع مقوله وجهی «شاید» و «باید» در تحلیل وی از قدرت تبیینی لازم برخوردار نیست. همان‌طور که پیش از این اشاره شد، وی پذیرفتن عنصر نفی توسط «شاید» را دلیل بر فعل کمکی بودن این وجه‌نما می‌داند. این در حالی است که صورت منفی این وجه‌نما، همان‌گونه که طالقانی خود نیز بیان می‌کند، تنها مربوط به متون کهن ادبی است (۸-الف) و چنین صورتی کاربرد امروزی ندارد (۸-ب).

(۸) الف - چنین سخنی را نشاید گفتن.

ب - * نشاید مهسا سر کلاس باشد.

افزون بر این، مفهوم «شاید» در متون کهن از مفهوم امروزی این وجه‌نما متفاوت بوده و در معنای شایسته بودن و یا سزاوار بودن به کار می‌رفته است. تمایز دیگر وی مبنی بر لزوم کاربرد وجه التزامی به همراه «شاید» و «باید» نیز با توجه به ساخت‌های (۹) جای تأمل دارد.

(۹) الف - شاید مهسا درس می‌خواند (که صدایی از اتاقش نمی‌آید).

ب - شاید خجالت می‌کشد.

پ - باید کاری کرد.

ت - باید استراحت می‌کردم.

داده‌های (۸) و (۹) نشان می‌دهد که شواهد طالقانی (۲۰۰۸) در مورد فعل کمکی دانستن «شاید» از قدرت تبیینی کافی برخوردار نیست. افزون بر این، وی از تمایز جایگاه نحوی «شاید» و «باید» چشم می‌پوشد. از این رو، این پرسش مطرح می‌شود که

نادستوری بودن ساخت‌هایی همچون (۷ - ب) که در (۱۰ - ب) تکرار شده است، چگونه قابل تبیین است.

(۱۰) الف - شاید این زلزله باید رخ می‌داد.

ب - * باید این زلزله شاید رخ می‌داد.

چینکوئه (۱۹۹۹) بر اساس تحلیلی از سوئر^۱ (۱۹۷۸) بیان می‌کند که قیده‌های ارزیابی^۲ همواره قبل از قیده‌های وجهی قرار می‌گیرد. سوئر (۱۹۷۸) بر این باور است که تنها حرکت به جایگاه غیر موضوع^۳ تأکید یا پرسشواژه ممکن است ترتیب نسبی این دو قید را تغییر دهد. وی با بررسی داده‌هایی از زبان فرانسه چنین فرضی را تأیید می‌کند. به نظر می‌رسد در صورت در نظر گرفتن «شاید» به عنوان قید وجهی، فرض مطرح شده می‌تواند داده‌های زبان فارسی را نیز تبیین کند. دستوری بودن ساخت‌های (۱۱ - الف و ب) که قید ارزیابی قبل از «شاید» قرار گرفته است و نادستوری بودن ساخت‌های (۱۱ - ب و ت) که در آن ترتیب نسبی قید ارزیابی و «شاید» جا به جا شده است، افزون بر تبیین ترتیب نسبی قیده‌های ارزیابی و قیده‌های وجهی، می‌تواند «شاید» را نیز در گروه قیده‌های وجهی قرار دهد.

(۱۱) الف - متأسفانه شاید نیما دیگر نتواند ورزش کند.

ب - * شاید متأسفانه نیما دیگر نتواند ورزش کند.

پ - خوشبختانه شاید هنوز جای امیدی باشد.

ت - * شاید خوشبختانه هنوز جای امیدی باشد.

چینکوئه (۱۹۹۹: ۵۱) با بررسی داده‌هایی از زبان عبری نشان می‌دهد که قیده‌های گواه‌نمایی^۴، در ترتیب خطی پیش از قیده‌های وجهی قرار می‌گیرد. با در نظر گرفتن «شاید» به عنوان قید وجهی، جملات (۱۲) نیز در چارچوب چنین رویکردی تبیین می‌شود. نادستوری بودن جملات (۱۲ - ب و ت) را می‌توان بر حسب تغییر ترتیب نسبی دو قید شاید و ظاهراً توجیه کرد. بر این اساس، «شاید» را می‌توان به درستی قید وجهی در نظر گرفت.

(۱۲) الف - ظاهراً شاید اسلامگراها به قدرت برسند.

1 . Sueur

2 . evaluative adverb

3 . A'-position

4 . evidential adverb

ب - * شاید ظاهراً اسلامگراها به قدرت برسند.

پ - ظاهراً شاید همه معدنچی‌ها مرده باشند.

ت - * شاید ظاهراً همه معدنچی‌ها مرده باشند.

با توجه به آنچه گفته شد، «شاید» قید وجهی و «باید»، از آنجا که همچون سایر افعال پیشوند نفی می‌پذیرد، فعل کمکی وجهی در نظر گرفته می‌شود. در ادامه، ضمن قائل شدن به رویکرد شاخص بنیاد و در نظر گرفتن فرافکن وجه ریشه‌ای و فرافکن وجه معرفتی، جایگاه نحوی این دو وجه‌نما بررسی می‌گردد.

۴- جایگاه نحوی «شاید» و «باید»

زبان‌شناسانی که به بررسی مقوله وجهیت پرداخته‌اند، همواره جایگاه نحوی وجه‌نمای ریشه‌ای^۱ و وجه‌نمای معرفتی^۲ را نیز بررسی کرده‌اند. باربیرز^۳ (۲۰۰۲) ضمن متمایز دانستن وجه‌نمای معرفتی و تکلیفی^۴، وجه‌نمای معرفتی را محمول تک ظرفیتی می‌داند که کل گزاره را به عنوان متمم می‌پذیرد. این در حالی است که از دید وی وجه‌نمای تکلیفی محمول دو ظرفیتی است که بین فاعل و کل گزاره رابطه‌ای معنایی برقرار می‌کند. در این رویکرد، در ساختار نحوی، وجه‌نمای معرفتی و وجه‌نمای تکلیفی به ترتیب بر فراز فرافکن نفی جمله و پایین‌تر از فرافکن نفی جمله قرار می‌گیرد. آبراهام^۵ (۲۰۰۲) با متمایز دانستن وجه‌نمای معرفتی و ریشه‌ای، جایگاه وجه‌نمای معرفتی را هسته گروه زمان و جایگاه وجه‌نمای ریشه‌ای را بین هسته گروه نمود و هسته گروه فعلی می‌داند. باتلر^۶ (۲۰۰۳) با بررسی داده‌هایی از زبان انگلیسی نشان می‌دهد که فعل کمکی وجهی در این زبان و سایر زبان‌ها دو خوانش معرفتی و ریشه‌ای می‌پذیرد. وی بر این اساس، دو جایگاه نحوی برای وجه‌نماها در نظر می‌گیرد. از دید او، وجه‌نماها عملگر^۷های گزاره‌ای هستند که در جایگاه‌های متمایزی در ساخت جمله ادغام می‌شوند.

1 . root modal

2 . epistemic modal

3 . Barbiers

4 . deontic modal

5 . Abraham

6 . Butler

7 . operator

در رویکرد پیشنهادی وی، یکی از این جایگاه‌ها با دامنه گروه فعلی^۱ و دیگری با دامنه گروه متمم‌ساز^۲ مرتبط است. او نشان می‌دهد که دامنه گروه فعلی خوانش ریشه‌ای، و دامنه گروه متمم‌ساز خوانش معرفتی را سبب می‌شود. باتلر (۲۰۰۳) در نهایت، تمایز جایگاه و نحوه اشتقاق وجه معرفتی و وجه ریشه‌ای را ویژگی یک نظریه وجهیت کارآمد معرفی می‌کند. وورمبرانت^۳ (۲۰۰۱) ساخت وجه‌نماها را همچون افعال کمکی می‌داند، که متفاوت از افعال واژگانی است. وی در نهایت، هسته گروه زمان را جایگاه وجه‌نمای معرفتی و هسته فرافکن وجهی را جایگاه وجه‌نمای ریشه‌ای در نظر می‌گیرد.

با پذیرش چنین رویکردهایی، حتی بدون در نظر گرفتن مقوله دستوری «شاید»، نیاز به در نظر گرفتن دو جایگاه نحوی مجزا برای دو مفهوم «باید» (معرفتی و ریشه‌ای) لازم به نظر می‌رسد، تا بتوان در نهایت دستوری بودن ساخت (۱۳- الف) و نادستوری بودن (۱۳- ب) را توجیه کرد. قرار دادن هر دو وجه‌نمای معرفتی و ریشه‌ای در هسته گروه زمان در رویکرد طالقانی (۲۰۰۸)، به فرض قائل شدن به انضمام هسته گروه زمان در بردارنده «باید» به هسته مشابه در بردارنده «شاید» در مرحله‌ای از اشتقاق، در (۱۳- الف)، قادر به تبیین فرآیند مشابه در ساخت نادستوری چون (۱۳- ب) نخواهد بود.

(۱۳) الف - شاید باید از مسیر دیگری برویم.

ب - * باید شاید از مسیر دیگری برویم.

داده‌هایی از این دست نشان می‌دهد که دو وجه‌نمای یادشده، افزون بر تمایز معنایی معرفتی و ریشه‌ای که پیشتر به آن اشاره شد، نیاز به تمایز جایگاه نحوی نیز دارند. افزون بر سایر رویکردهای یادشده، چینکوئه (۱۹۹۹) نیز بر این باور است که وجه‌نمای معرفتی جایگاه بالاتری از هسته زمان و هسته نفی دارد. وی با پذیرش تعبیر معنایی مجزا برای هر فرافکن نقشی، وجه‌نمای معرفتی را بر فراز هسته زمان و وجه‌نمای ریشه‌ای را پایین‌تر از هسته زمان در نظر می‌گیرد. وی می‌افزاید که جایگاه شاخص فرافکن وجه معرفتی و فرافکن وجه ریشه‌ای به ترتیب محل تظاهر قیده‌های معرفتی همچون شاید، احتمالاً و فرضاً، و قیده‌های ریشه‌ای همچون عمداً یا اجباراً است. هسته فرافکن‌های یادشده نیز توسط افعال کمکی وجهی پر می‌گردد.

۱ . vP phase

۲ . CP phase

۳ . Wurmbrand

با توجه به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد «شاید» و «باید» معرفتی و «باید» ریشه‌ای هر یک جایگاه نحوی متفاوتی دارند. از این رو، می‌توان در درستی تحلیل طالقانی (۲۰۰۸) تردید کرد. طالقانی (۲۰۰۸: ۱۴) وجه‌نماها را یک عملگر می‌داند که با عملگرهای دیگر، همچون نفی، در تعامل است. از دید وی تفاوت جمله‌های (۱۴-الف و ب) بر اساس جایگاه نفی تبیین می‌شود. در (۱۴-الف) عنصر نفی مسلط بر گروه فعلی (vP) است، حال آن که در جمله (۱۴-ب) عنصر نفی مسلط بر گروه زمان است.

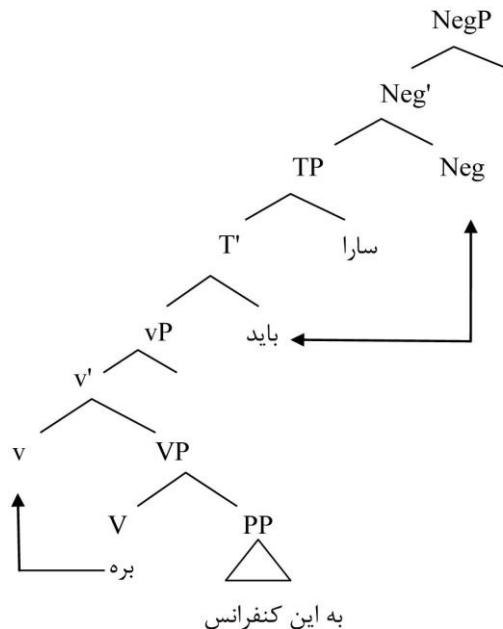
(۱۴) الف - سارا نباید به این کنفرانس بره.

ب - سارا باید به این کنفرانس نره.

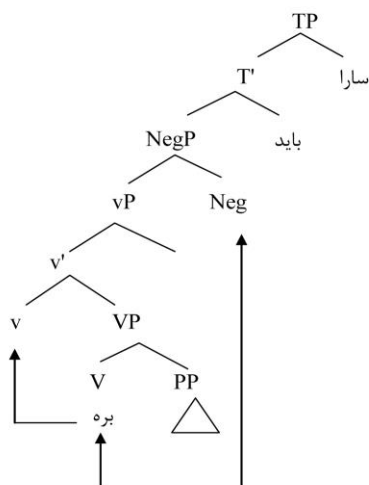
(طالقانی، ۲۰۰۸: ۱۴۰، ۲۰)

وی در نهایت، نمودارهای (۱۵-الف و ب) را به ترتیب برای جمله‌های (۱۴-الف و ب) در نظر می‌گیرد. (نمودارهای پیشنهادی وی در زیر با توجه به خط فارسی آورده شده است)

(۱۵) الف -



ب -



به این کنفرانس

طالقانی (۲۰۰۸) جمله‌هایی نظیر آنچه در (۱۶) آمده است را نیز به نمودار (۱۵- ب) نسبت می‌دهد.

(۱۶) الف - سارا شاید به این کنفرانس نره.

ب - سارا باید به این کنفرانس نرفته باشه.

با چنین رویکردی، وی تمایزی بین جایگاه نحوی «شاید» و «باید» در نظر نمی‌گیرد. افزون بر این، رویکرد دوگانه وی به جایگاه نفی نیز موضوعی درخور بررسی است. انوشه (۱۳۸۷) در بررسی فرافکن نفی در زبان فارسی نشان می‌دهد که تحلیل طالقانی (۲۰۰۸) مبنی بر در نظر گرفتن گروه نفی فارسی بر فراز گروه زمان، تنها قادر به تبیین ساخت‌هایی است که فعل اصلی به هسته گروه زمان حرکت می‌کند. جمله‌ای چون (۱۷) نشان می‌دهد که بر اساس این رویکرد، تظاهر پیشوند نفی بر روی فعل کمکی، ساختی نادرستی تولید کرده است.

(۱۷) * سهراب کتاب‌ها را فرستاده نبود.

(انوشه، ۱۳۸۷: ۲۴۲، ۱۰۳)

انوشه (۱۳۸۷)، همانند کریمی (۲۰۰۵) و درزی (۲۰۰۸)، فرافکن نفی را مسلط بر گروه فعلی در نظر می‌گیرد. درزی (۲۰۰۸) نفی را هسته نقشی می‌داند که سبب حرکت

فعل به سمت آن می‌شود. وی بیان می‌کند که ستاک فعل و نیز فعل کمکی، ویژگی نفی را به هنگام ورود به اشتقاق داراست. بر این اساس، تحلیل طالقانی (۲۰۰۸) در تمایز جملات (۱۴) بر اساس تفاوت جایگاه نفی، و قائل شدن به فرافکن نفی بر فراز گروه زمان، جای تأمل دارد. با فرض پذیرش تحلیل طالقانی (۲۰۰۸) مبنی بر تمایز جمله‌های (۱۴) بر اساس تفاوت جایگاه ساختاری فرافکن نفی، این پرسش به میان می‌آید که آیا ساخت‌هایی چون (۱۸)، که جایگاه فرافکن نفی در آنها یکسان است بازنمایی یکسانی دارند یا با توجه به دو مقوله نحوی به کار رفته در آنها نیاز به در نظر گرفتن تمایزاتی در بازنمایی دارند.

(۱۸) الف - شاید مهسا دروغ نگفته باشد.

ب - باید مهسا دروغ نگفته باشد.

پ - مهسا باید در این شرایط دروغ نگوید.

در ادامه، ضمن پذیرش رویکرد چینکوئه (۱۹۹۹؛ ۲۰۰۴) نشان داده می‌شود که یک فرافکن وجه معرفتی بر فراز گروه زمان فارسی، و یک فرافکن وجه ریشه‌ای پایین‌تر از گروه زمان و بر فراز گروه نفی قرار دارد. گروه زمان نیز به پیروی از انوشه (۱۳۸۷) هسته انتها فرض شده است. بر این اساس، ساخت‌های (۱۸ - الف و ب) به ترتیب بازنمایی‌های (۱۹- الف و ب) را خواهد داشت.

(۱۹) الف - ModP_{epistemic} شاید [TP مهسا [NegP [vp دروغ نگفته باشه]]]]

ب - [ModP_{epistemic} | Mod'epistemic باید | TP مهسا | NegP] vp دروغ

نگفته باشه]]]]

بازنمایی‌های (۱۹- الف و ب) ضمن تمایز جایگاه نحوی قید وجهی «شاید» و فعل کمکی وجهی «باید» (در خوانش معرفتی) می‌تواند ساخت‌هایی چون (۲۰) که قید وجهی به همراه «شاید» و «باید» معرفتی به کار رفته است را به درستی تبیین کند. در ساخت (۲۰- الف) قید وجهی احتمالاً در جایگاه شاخص فرافکن وجه معرفتی و «باید» در جایگاه هسته فرافکن یادشده قرار دارد. با توجه به این نکته که در رویکرد کمینه‌گرا محدودیتی در تعداد شاخص فرافکن‌های نقشی وجود ندارد، در ساخت (۲۰- ب) احتمالاً و شاید هر دو در جایگاه شاخص فرافکن وجه معرفتی قرار گرفته‌اند.

(۲۰) الف - احتمالاً باید دروغ نگفته باشد.

ب - احتمالاً شاید صبح زود بروم.

تراویس^۱ (۱۹۸۸) بر این باور است که قیدهای گوینده محور (معرفتی)^۲ قبل از فعل کمکی معرفتی تولید می‌شود اما ممکن است فعل کمکی معرفتی^۳ در مرحله‌ای از اشتقاق به جایگاه بالاتر ارتقا یابد. این فرآیند که می‌توان آن را به عنوان نمونه‌ای از ارتقا هسته^۴ به جایگاه هسته نقشی در نظر گرفت، می‌تواند در تبیین ساختی چون (۲۱) - الف) به کار رود. ساخت (۲۱) - ب) نیز می‌تواند دگرگفتی از (۲۰) - ب) باشد که توالی قیدهای احتمالاً و شاید در جایگاه شاخص جابجا شده است.

(۲۱) الف - باید احتمالاً نیما دروغ گفته باشد.

ب - شاید احتمالاً صبح زود بروم.

با تبیین جایگاه ساختاری «شاید» و «باید» معرفتی، در ادامه جایگاه ساختاری «باید» ریشه‌ای بررسی می‌شود. همان طور که پیش از این اشاره شد، به پیروی از چینکوئه (۱۹۹۹؛ ۲۰۰۴) با در نظر گرفتن یک فرافکن وجه ریشه‌ای بر فراز فرافکن نفی فارسی، ساخت‌هایی همچون (۲۲) تبیین می‌شود. در ساخت (۲۲) - الف) «باید» هسته یک فرافکن وجه ریشه‌ای است، به گونه‌ای که جایگاه شاخص آن می‌تواند توسط یک قید وجهی ریشه‌ای^۵، که دلالت بر اجبار یا الزام دارد، پر شود (ساخت ۲۲ - ب). با پذیرش فرض «شاید» در جایگاه شاخص فرافکن وجه معرفتی، ساخت (۲۲) - پ) که «شاید» در ترتیب خطی قبل از «باید» قرار گرفته است در صورتی قابل تبیین است که فرافکن وجه معرفتی بر فراز فرافکن وجه ریشه‌ای واقع شود.

(۲۲) الف - مهسا باید رساله بنویسد.

ب - مهسا اجباراً باید رساله بنویسد.

پ - شاید مهسا باید از نیما کمک بگیرد.

از این رو، می‌توان بازنمایی (۲۳) - الف) را برای ساخت‌های (۲۲) - الف و ب) در نظر گرفت. با توجه به بازنمایی (۲۳) - الف)، جمله‌ای چون (۲۲) - پ) تنها با در نظر گرفتن فرافکن وجه معرفتی بر فراز گروه زمان در (۲۳) - ب) تبیین می‌شود.

^۱ . Travis

^۲ . epistemic speaker-oriented adverb

^۳ . epistemic auxiliary modal

^۴ . head movement

^۵ . root modal adverb

(۲۳) الف - [TP مهسا] ModP_{root} اجباراً [Mod'_{root} باید] NegP [vP رساله بنویسه]

ب - [ModP_{epistemic} شاید] TP مهسا [ModP_{root} باید] NegP [vP از نیما کمک بگیره]

در این بخش نشان داده شد که «باید» معرفتی، «باید» ریشه‌ای و نیز «شاید» جایگاه ساختاری متمایزی دارند. از این رو، به پیروی از رویکرد چینکوئه (۱۹۹۹) دو فرافکن وجه معرفتی و فرافکن وجه ریشه‌ای در نظر گرفته شد. قائل شدن به فرافکن‌های یادشده افزون بر تبیین داده‌های زبان فارسی ابهامات تحلیل‌های پیشین را نیز از نظر گذراند.

۵- نتیجه

در مقاله حاضر پیرامون «شاید» و «باید» بحث شد و مقوله نحوی این دو وجه‌نما مورد بررسی قرار گرفت. در روند این بررسی، «شاید» قید وجهی و «باید» فعل کمکی وجهی در نظر گرفته شد. در ادامه، افزون بر قائل شدن به دو خوانش معرفتی و ریشه‌ای برای «باید»، نشان داده شد که تفاوت معنایی «شاید» و «باید» متناظر با تمایز جایگاه نحوی این دو وجه‌نما است. سپس، با تکیه بر رویکرد چینکوئه (۱۹۹۹؛ ۲۰۰۴) پیشنهاد شد که یک فرافکن وجه معرفتی بر فراز گروه زمان فارسی، و یک فرافکن وجه ریشه‌ای پایین‌تر از گروه زمان و بر فراز گروه نفی قرار دارد. بدین ترتیب، جایگاه شاخص فرافکن وجه معرفتی، جایگاه تظاهر «شاید» و هسته فرافکن وجه معرفتی و هسته فرافکن وجه ریشه‌ای، به ترتیب جایگاه تظاهر «باید» معرفتی و «باید» ریشه‌ای در نظر گرفته شد. در روند این بررسی، داده‌های زبانی در حمایت از چنین استدلالی ارائه گردید.

منابع

- انوشه، مزدک (۱۳۸۷). ساخت جمله و فرافکن‌های نقش‌نمای آن در زبان فارسی. رساله دکتری، دانشگاه تهران.
- عموزاده، محمد و حدائق رضایی (۱۳۸۹). ابعاد معناشناختی «باید» در زبان فارسی. *مجله پژوهش‌های زبانی*، سال اول، شماره اول، پاییز و زمستان، ۷۸-۵۷.
- نقی‌زاده، محمود، منوچهر توانگر و محمد عموزاده (۱۳۹۰). بررسی مفهوم ذهنیت در افعال وجهی در زبان فارسی. *مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی*، سال سوم، شماره چهارم، بهار و تابستان، ۲۰-۱.
- Abraham, W. 2002. Modal verbs: Epistemics in German and English, In S. Barbiers, F. Beukema and W. Wurff (eds.), *Modality and its*

- Interaction with the Verbal System* (19–50) , Amsterdam: John Benjamins.
- Alexiadou, A. 1997. *Adverb Placement: A case study in antisymmetric syntax*, Amsterdam: John Benjamins.
- Austin, J. R., S. Engelberg, G. Rauh 2004. *Adverbials: The interplay between meaning, context and syntactic structure*, Amsterdam: John Benjamins .
- Barbiers, S. 2002. Modality and its interaction with the verbal system, In S. Barbiers, F. Beukema and W. Wurff (eds.), *Modality and its interaction with the verbal system* (133–163) , Amsterdam: John Benjamins.
- Butler, J. 2003. A minimalist treatment of modality, *Lingua*, 113: 967–996.
- Cinque, G. 1999. *Adverbs and functional heads*, Oxford: Oxford University Press.
- Cinque, G. 2004. Issues in adverbial syntax, *Lingua*, 114: 683-710.
- Costa, J. 2004. A multifactorial approach to adverb placement: assumptions, fact and problems, *Lingua*, 114: 711-753.
- Darzi, A. 2008. Subjunctive-negation interaction in Persian, Proceeding of the 18th International Congress of Linguists, Korea University: Seoul, Korea.
- Ernst, T. 2004. Principles of adverbial distribution in the lower clause, *Lingua*, 114: 755- 777.
- Haider, H. 2004. Pre- and post-verbal adverbials in OV and VO, *Lingua*, 114: 779-807.
- Hasselgard, H. 2010. *Adjunct adverbials in English*, New York: Cambridge University Press.
- Karimi, S. 2005. *A minimalist approach to scrambling: Evidence from Persian*, New York: Mouton de Gruyter.
- Laenzlinger, C. 1998. *Comparative studies in word order variation: Adverbs, pronouns and clause structure in Romance and Germanic*, Amsterdam: John Benjamins.
- Sueur, J.P. 1978. Adverbes de modalite et verbes modaux epistemiques, *Recherches Linguistiques*, 5/6: 235-272.
- Taleghani, A. 2008. *Modality, aspect and negation in Persian*, Amsterdam: John Benjamins.
- Tavangar, M. and M.Amouzadeh 2009. Subjective modality and tense in Persian, *Language Sciences*, 31: 853-873.
- Travis, L. 1988. The syntax of adverbs, In McGill Working Papers in Linguistics, *Special Issue on Comparative Germanic Syntax* (280-310) , Department of Linguistics, McGill University.
- Wurmbrand, S. 2001. *Infinitives: Restructuring and clause structure*, New York: Mouton de Gruyter.